

فصلنامه علمی سراج منیر، سال دهم، شماره ۳۶، پاییز ۱۳۹۸، صص ۹۷-۱۲۴

مقاله پژوهشی

آفرینش زبانی قرآن در واژه «التَّهْلُكَةُ» و رابطه آن با معنای «انفاق»

زینب روستایی*

استادیار زبان و ادبیات عرب، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم، ایران

زهره محمدی زاده

کارشناسی ارشد تفسیر قرآن، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۰۱)

چکیده

واژه «التَّهْلُكَةُ» بر وزن «التَّفَعُّلُ» از نظر صرفی واژه‌ای خاص است و هیچ کلمه دیگری در زبان عربی با این وزن وجود ندارد. موضوع آیه ۱۹۵ سوره بقره که این واژه در آن به کار رفته، انفاق است. آیه ضمن امر به انفاق از گرفتار شدن به تهلکه باز می‌دارد. تفسیرهایی متفاوت و گاه متناقض ذیل این آیه بیان شده‌است که از جمله مهم‌ترین آن‌ها امتناع از به هلاکت انداختن خود در اسراف یا امساک انفاق است. با توجه به وابستگی معنای این واژه با انفاق در آیه مذکور، برای شناخت حدود انفاق باید معنای دقیق تهلکه را دریافت، و این که چه ارتباطی میان هلاکت و انفاق وجود دارد؟ همین امر بیانگر اهمیت شناخت معنای تهلکه است. نتایج حاصل از بررسی ریشه واژه در قرآن، به روش تحلیلی-توصیفی و با رویکرد شناختی حاکی از آن است که معنای ریشه «هل. ک.» نوع خاصی از نابودی را می‌رساند به ویژه که کلمه با این ساختار صرفی نادر به کار رفته‌است. از طرفی با تحلیل شناختی آیه، معنای دوم آیه یعنی خودداری از به هلاکت افکندن خود با امساک در انفاق تأیید می‌شود. با درک این معنا، این حقیقت به دست می‌آید که انفاق رهایی‌بخش انسان از هلاکت است؛ خواه انفاق مال و دارایی باشد و یا انفاق عزیزترین ثروت انسان؛ یعنی جان و عمر که با بذل آن در راه خداوند، جاودانگی حاصل می‌آید.

واژگان کلیدی: التَّهْلُكَةُ، انفاق، آیه ۱۹۵ سوره بقره، معناشناسی، آفرینش زبانی.

* نویسنده مسئول (E-mail: zeinabroostae@yahoo.com)

۱. مقدمه

معناشناسی واژگان از راهبردهای مهم دست‌یابی به مفهوم نوشتار است. این دانش در قرآن کریم به ویژه در دریافت معنی آیات، یاری‌گر مفسر است؛ از این رو علم لغت را در زمره دانش‌های پیش‌نیاز در تفسیر قرآن کریم آورده‌اند (ر.ک؛ معرفت، ۱۴۱۸ق.، ج ۱: ۵۳).

دریافت معنای آیه بدون معناشناسی دقیق واژه‌ها و فهم چگونگی کاربرد واژگان کلیدی در قرآن، ممکن نیست. در خصوص آیه (وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (البقره/۱۹۵) در تفاسیر گفتگو بسیار است. جهت دست‌یابی به صحیح‌ترین تفسیر، ناگزیر از بررسی شناختی واژه تهلكه خواهیم بود. بررسی ریشه «هل ك» و مشتقات آن، در آیات قرآن نشان می‌دهد که بیشترین کاربرد آن یعنی آیه ۴۵ از مجموع ۶۹ آیه؛ (بیش از ۶۵ درصد)، در توصیف عذاب مشرکان و گنهکاران است. با این وصف به نظر می‌رسد در معنای ریشه «هل ك» با «عذاب الهی» ارتباطی خاص و همبستگی وجود دارد؛ به بیان دیگر، از هلاک، معنایی مرتبط با عذاب به ذهن متبادر می‌شود. از سوی دیگر هنگام سخن از وفات حضرت یوسف علیه‌السلام، در آیه ۳۴ سوره غافر و نیز در بیان بخشی از احکام ارث برای عموم، در آیه ۱۷۶ سوره نساء، مشتقات همین واژه به کار رفته‌است. در دو آیه اخیر واژه «هَلَكُ» هیچ‌گونه ارتباطی با عذاب الهی ندارد. تلقی اولیه در خصوص واژه، نوعی ناسازگاری و ابهام در ابعاد معنایی آن به ذهن می‌آورد؛ به طوری که در کاربرد توصیف عذاب، آن را «نابودی» و در دو آیه یاد شده به طور ویژه، «مطلق مرگ» در نظر می‌گیرند؛ بنابراین ناگزیر قایل به استثنا در معنای هلك می‌شوند؛ بدون آن که دلیلی برای آن یافت شود. تنها راه ممکن برای رهایی از دوگانگی در کاربرد این ریشه، یافتن معنای اصلی واژه و وجه اشتراک در کاربردهای به ظاهر دوگانه آن می‌باشد.

با بررسی مقالات و پژوهش‌های مختلف، در خصوص واژه تهلکه پژوهش مستقلی یافت نشد. امیر سلمانی رحیمی در مقاله‌ای با عنوان «در معنای وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَي التَّهْلُكَةِ» که در شماره ۹۶ و ۹۷ مجله مشکوه در سال ۱۳۸۶ چاپ شده است، به بررسی تفسیر آیه ۱۹۵ سوره مبارکه بقره پرداخته؛ اما این واژه را به طور خاص بررسی ننموده است. هم‌چنین پژوهشی که به ریشه این واژه پرداخته باشد، یافت نگردید.

معنای آیه می‌گوید: «و در راه خدا انفاق نمایید و خود را به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که همانا خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» در سه جمله پی در پی این آیه، امر «انفاق کنید»، نهی «خود را به هلاکت نیفکنید» و امر «نیکی نمایید» دیده می‌شود. اینک این پرسش مطرح می‌شود که معنای دقیق هلاکت به خصوص در این آیه با توجه به جایگاه آن در میان دو امر «انفاق» و «احسان» چیست؟ و رابطه آن با انفاق چگونه است؟ برای یافتن پاسخ، واژه «تهلکه» به روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد شناختی بررسی می‌شود.

۲. کیفیت ساخت و معنای لغوی واژه «التَّهْلُكَةُ»

التَّهْلُكَةُ از ریشه «هـ ل ک» و بر وزن «التَّفْعُلَةُ» است، از نظر صرفی آن‌چه از بررسی همه منابع در دسترس حاصل شد، آن است که وزن تَفْعُلَهُ در زبان عربی بسیار کم کاربرد و آن چنان نادر است، که غیر از واژه تهلکه واژه دیگری بر این وزن دیده نشده است. چنان‌چه الصحاح و سایر لغت‌نامه‌ها نیز به این موضوع تصریح داشته‌اند (ر.ک؛ جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۴: ۱۶۱۶). برخی آن را مصدر و برخی اسم مصدر دانسته‌اند. با این وصف نمی‌توان مانند سایر اوزان صرفی، قاعده کلی برای دلالت معنایی این وزن یافت؛ زیرا این وزن تنها با یک کلمه در قرآن کریم معرفی شده است و حتی در زبان عربی نیز دارای کاربردهای متنوع نیست تا بتوان قاعده‌ای درباره آن، استخراج نمود. تنها آگاهی در خصوص این وزن که از منابع لغوی حاصل می‌شود، مصدر بودن، نادر بودن و بی‌قاعده بودن آن است (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۵۰۴). هر چند گفته شده «تَهْلُكَةُ» مانند

«تَبَصَّرَهُ» و «تَجَرَّبَهُ» بر وزن «تَفَعَّلَهُ» بوده و مانند قاعده نحوی «جر علی الجوار» کسره به ضمه تبدیل شده است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۱: ۲۳۸)؛ اما اصل این قاعده مورد قبول بیشتر علمای نحو نیست و کاربرد آن در قرآن نیز کمتر پذیرفته شده است؛ زیرا نمی‌توان کلام الهی را آن قدر محصور فرض نمود که به این گونه قواعد متمسک شده باشد. فخر رازی در تبیین ساختار صرفی این واژه می‌گوید: «از سخت‌گیری دانشمندان نحو در این گونه موارد بسیار در شگفتم؛ آنان اگر شعر ناشناسی بیابند که بر آن چه می‌خواهند گواه باشد، به آن شاد می‌شوند، و آن را دلیلی قوی می‌پندارند، در حالی که آمدن این کلمه در کلام الهی که فصاحت آن بر هر موافق و مخالفی روشن است، در درستی واژه و استحکام آن، دلیلی شایسته‌تر است» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق.، ج ۵: ۲۹۴). آنچه از این گفته و بررسی‌های انجام شده درباره ساختار صرفی کلمه بر می‌آید آن است که نه تنها این واژه، بلکه وزن صرفی آن برای اولین بار در قرآن کریم به کار رفته است.

تمامی واژه‌نامه‌های عربی از قرن دوم هجری تا عصر حاضر، التَّهْلُكَةُ را از ریشه «هـ ل ک» دانسته‌اند (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق.، ج ۳: ۳۷۷). معجم مقاییس اللغة در معنای ریشه می‌گوید: «یدلُّ علی کسْر و سُقُوط» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق.، ج ۶: ۶۲). المحکم و المحيط الأعظم این ریشه را به معنای «مرگ» دانسته است (ر.ک؛ ابن سیده، ۱۴۲۱ق.، ج ۴: ۱۳۹) و مقدمه الأدب آن را «تلف شدن» معنا کرده است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۳۸۶ق.، ج ۲: ۲۷۳). المغرب معنای آن را «سقوط» و «فساد» و یا «حرکت چیزی به جایی که نداند عاقبتش کجا است» دانسته است (مطرزی، ۱۹۷۹م.، ج ۲: ۳۸۷). لسان العرب این ریشه را «مردن» معنا نموده است (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق.، ج ۱۰: ۵۰۳) و القاموس المحيط نیز آن را به معنای «مرگ» دانسته است (ر.ک؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق.، ج ۳: ۴۴۳). بنابراین معنای کسر و سقوط، مرگ، تلف شدن، فساد و حرکت به سوی عاقبت نامعلوم از ریشه «هـ ل. ک» برداشت می‌گردد.

مفسران در معنای واژه تهلكه اتفاق نظر دارند که تهلكه چیزی است که عاقبتش نامشخص است و منجر به هلاکت می‌شود. «كُلُّ شَيْءٍ تَصِيرُ عَاقِبَتُهُ إِلَى الْهَلَاكِ فَهُوَ تَهْلُكَةٌ» (ثعالی، ۱۴۱۴ق.، ج ۱: ۴۰۳). علامه طباطبایی تهلكه و هلاک را به یک معنی دانسته و تهلكه را به «سرانجام و عاقبت انسان، به طوری که انسان نداند به کجا منتهی می‌شود» معنا نموده است (ر.ک؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق.، ج ۲: ۶۴). در التبیان آمده که هلاک از بین رفتن چیزی است به نحوی که نداند کجا است (ر.ک؛ عکبری، بی‌تا، ج ۲: ۱۵۲). هم‌چنین در تفاوت میان هلاک و تهلكه گفته شده: «هلاک چیزی است که نمی‌توان از آن دوری نمود؛ اما از تهلكه می‌توان دوری نمود» (مظهری، ۱۴۱۲ق.، ج ۱: ۲۱۵). مصدر هلاک در قرآن نیامده است، تنها وجه اسمی به کار رفته از این ریشه در قرآن، تهلكه است. معنای تهلكه «زیاده‌روی در انفاق» - چنان که در برخی تفاسیر نقل شده - نیست (ر.ک؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق.، ج ۵: ۲۹۵)؛ چرا که ذیل همین آیه ۱۹۵ سوره بقره، در تعریف انفاق آمده است: انفاق خارج شدن چیزی از ملک کسی به ملک دیگری است و اگر هلاک و نابود گردد نام آن انفاق نیست (ر.ک؛ عکبری، بی‌تا، ج ۲: ۱۵۱). از آن‌چه بیان شد، معلوم می‌شود که این واژه، فقط در قرآن، آن هم تنها یک بار آمده است و در دیگر متون دیده نشده است؛ بنابراین دست‌یابی به معنای دقیق این واژه نیازمند بررسی معناشناسانه است.

۳. کاربردهای قرآنی ریشه «ه. ل. ک.»

ریشه «ه. ل. ک.» در آیات مختلفی از قرآن کریم با حوزه‌های معنایی متنوع به کار رفته است. بررسی و جمع‌بندی حوزه‌های معنایی آیات در شناخت و بررسی این ریشه ضروری است؛ هم‌چنین زمان و مکان نزول آیات نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱-۳. بررسی آماری

ریشه «هـ ل ک» در ۴۰ سوره (۳۱ مکی و ۹ مدنی) و ۶۳ آیه به تعداد ۶۸ بار به کار رفته است. این کلمه در بعضی از سوره‌ها، بیش از یک بار تکرار شده است که تنها یک مورد آن، در سوره مدنی است؛ یعنی کاربرد ریشه این کلمه ۷۸ درصد در سوره‌های مکی و ۲۲ درصد در سوره‌های مدنی است (نمودار شماره ۱). نسبت سوره‌های مکی که ریشه هـ ل ک در آن‌ها به کار رفته است به کل سوره‌های مکی، ۳۵ درصد (نمودار شماره ۲) و نسبت سوره‌های مدنی که این ریشه در آن کاربرد دارد به کل سوره‌های مدنی ۲۹ درصد است (نمودار شماره ۳).

به این ترتیب دیده می‌شود که کاربرد ریشه «هـ ل ک» در سوره‌های مکی به طور معناداری بیش از سوره‌های مدنی است. آیه ۱۹۵ سوره بقره نیز در مدینه نازل شده است (ر. ک؛ رامیار، ۱۳۴۶: ۵۸۳)؛ بنابراین می‌توان گفت تبیین معنای ریشه، در زبان قرآن در ابتدای نبوت و در مکه برای مسلمانان و به ویژه مفسران قرآن انجام شده است و پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله، مسلمانان تلقی یکسانی از معنای این واژه داشته‌اند. برای دریافت معنای صحیح این واژه و مشتقات آن، ابتدا به سوره‌های مکی مراجعه می‌شود.

نمودار شماره ۴: فراوانی
سوره مکی شامل ریشه
«هـ ل ک»
نمودار شماره ۱: فراوانی
کاربرد «هـ ل ک» در سوره های
مکی و مدنی

بروزگی حتی رت: سکنه ■ سوره مکی قرآنی رت: سکنه ■ تکرار رت: سوره مکی ■ تکرار رت: سوره مدنی ■ تکرار رت: سوره بقره

نمودار شماره ۳: قراوانی سور

مدنی شامل ریشه «هلک»

سورتمین شامل ریشه «هلک» ■ سورتمین غیر شامل ریشه «هلک» ■



۲-۳. حوزه‌های معنایی ریشه «ه. ل. ک.»

آیاتی از قرآن کریم که مشتقات (هلک) در آن‌ها آمده، از نظر موضوع و دلالت معنا با توجه به سیاق، در دو گروه (نمودار شماره ۴) و چند زیرگروه تقسیم‌بندی می‌شوند:

۱-۲-۳. آیاتی که واژگان مورد نظر در موضوع «عذاب» به کار رفته، عذابی که گاه خود انسان و گاه اموال آنان را نابود می‌کند. ویژگی این دسته آن است که آیه از قول خداوند و یا پیامبران بیان شده‌است. در ۴۵ آیه از قرآن کریم ریشه «ه. ل. ک.» به طور صریح در وصف چگونگی عذاب است.

این گروه خود به دو دسته تقسیم می‌شود (نمودار شماره ۵):

الف) آیاتی که سخن از عذاب تحقق یافته می‌گویند به عنوان نمونه:

(مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ) (آل عمران/ ۱۱۷)

(أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّانَهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ) (الأنعام/ ۶)

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (الأنعام/ ۴۷)

ب) آیاتی که در آنها، سخن از احتمال بعید وقوع عذاب است؛ یعنی احتمالی که با در نظر گرفتن حقایق موجود، از دایره حکمت و عدل الهی خارج است:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَآمَهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (المائدة/۱۷)

(وَ اخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السَّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ) (الأعراف/۱۵۵)

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَ مَن مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مَن عَذَابٍ أَلِيمٍ) (الملك/۲۸)

در هر سه آیه فوق گوینده سخن، با واسطه و یا بی واسطه پیامبران الهی هستند، در آیه اول حضرت محمد صلی الله علیه و آله، در آیه دوم حضرت موسی علیه السلام و در آیه سوم نیز حضرت محمد صلی الله علیه و آله گوینده سخن هستند و در هر سه آیه سخن از معنای هَلَكٌ به عنوان احتمالی است که هرگز محقق نشده است.

۲-۲-۳. آیاتی که در آنها سخن از عذاب الهی نیست، و انواع دیگری از نابودی؛ یعنی نابودی افراد یا مال و ملک را بیان می‌دارد (جدول شماره ۱):

جدول شماره ۱. کاربردهای ریشه «ه. ل. ک.» غیر همبسته با معنای عذاب

ردیف	شماره سوره	نام سوره	شماره آیه	واژه مشتق از ریشه "هَلَكٌ"	همستگی معنای واژه با عذاب	اشاره معنایی واژه	مکی یا مدنی
۱	۲	بقره	۱۹۵	التَّهْلُكَةُ	ندارد	موضوع پژوهش	مدنی
۲	۲	بقره	۲۰۵	يُهْلِكُ	ندارد	جان و مال (هر دو)	مدنی

۳	۴	نسا	۱۷۶	هَلَك	ندارد	جان	مدنی
۴	۵	مانده	۱۷	يُهْلِك	ندارد	جان	مدنی
۵	۱۲	یوسف	۷۵	أَهْلِكِينَ	ندارد	جان	مکی
۶	۱۷	اسراء	۵۸	مُهْلِكُوهَا	ندارد	جان و مال (هر دو)	مکی
۷	۲۷	نمل	۴۹	مُهْلِك	ندارد	جان	مکی
۸	۲۸	قصص	۸۸	هَالِك	ندارد	جان و مال (هر دو)	مکی
۹	۴۰	غافر	۳۴	هَلَك	ندارد	جان	مکی
۱۰	۴۵	جاثیه	۲۴	يُهْلِكُنَا	ندارد	جان	مکی
۱۱	۶۹	حافه	۲۹	هَلَك	ندارد	مال و ملک	مکی
۱۲	۹۰	بلد	۶	أَهْلَكْتَ	ندارد	مال و ملک	مکی

الف) آیاتی که نابودی انسان‌ها را بیان می‌کنند:

(قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ)
(النمل/۴۹)

(قَالُوا تَاللَّهِ تَقْتُلُونَ وَتَحْسَبُونَ أَنَّكُمْ مُؤْمِنُونَ) (یوسف/۸۵)

(وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) (الجاثیه/۲۴)

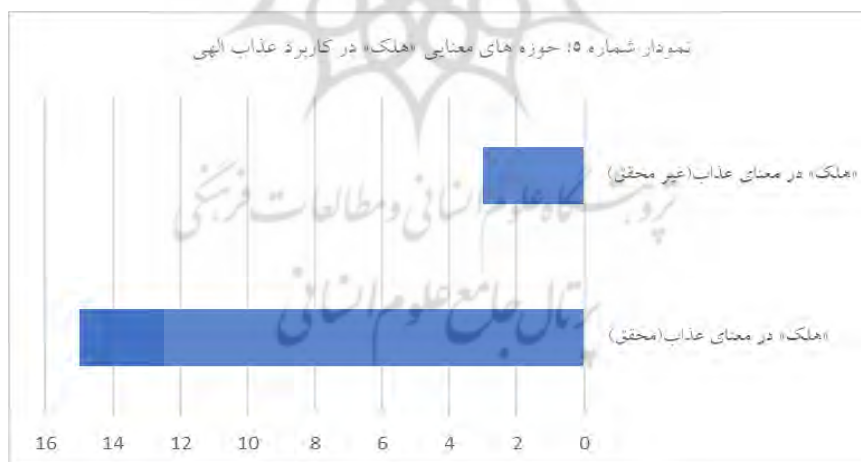
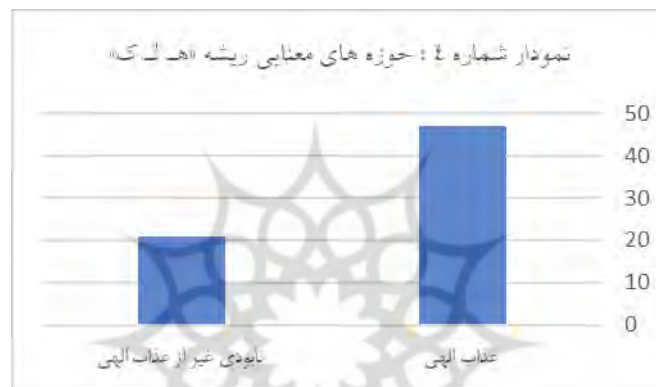
ب) آیاتی که نابودی دارایی یا ملک را در بردارند:

(وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ)
(البقره/۲۰۵)

(هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ) (الحاقه/ ۲۹)

(يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَأَبْدَأُ) (البلد/ ۶)

(وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (البقره/ ۱۹۵)



۳-۳. برابند معنای هلاک از همنشینی با عذاب الهی

با توجه به این که بیشترین همنشینی ریشه «ه. ل. ک.» در کنار واژگان بیان کننده عذاب اقوام مختلف است، به نظر می رسد مفهوم سرزنش و توبیخ در معنای این واژه وجود داشته باشد؛ اما کاربرد آن در آیاتی که اشاره به عذاب الهی ندارند، این فرضیه را رد می کند؛ زیرا در صورت پذیرفتن آن، به ناچار باید در برخی از کاربردها، استثنا در نظر گرفته شود، در حالی که از نظر لغوی دلیلی بر این تفاوت وجود ندارد. به بیان دیگر هاله‌ای از معنای غضب و عذاب الهی همواره مشتقات هَلَك را در بر گرفته و ذهن را در مورد آیات (يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ أَمْرٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا النُّثْلَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (النساء/۷۶)، (وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) (القصص/۸۸) و (وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ بَالِيبَاتٍ فَمَا زَلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ) (غافر/۳۴) به تفکر و می دارد؛ چرا که آیات مذکور به طور مشخص این قاعده را نقض می نمایند. در آیه ۱۷۶ سوره نساء چون سخن از نوع بشر است و یکی از احکام شرعی را بیان می کند، به هیچ وجه نمی توان پذیرفت که وجهی از انذار و یا توبیخ وجود دارد؛ زیرا آیه در مقام بیان یکی از احکام شرعی در هنگام وقوع پدیده طبیعی مرگ است که برای هر انسانی رخ می دهد. در آیه ۸۸ سوره قصص واژه هَلَك در باره تمام موجودات عالم به کار رفته و واضح است که در این جا نیز آیه از معنای توبیخ و انذار تهی است. آیه ۳۴ غافر در توصیف حال مردم پس از رحلت حضرت یوسف علیه السلام می باشد. در این جا فاعل فعل هَلَك، ضمیر مستتر است که اشاره به حضرت یوسف علیه السلام دارد. شایسته است، در مقام احترام به پیامبر الهی از واژه‌ای استفاده شده باشد که بزرگداشت مقام الهی پیامبر را نشان دهد. بنابراین این آیه به

روشن‌ترین وجه نشان می‌دهد که ریشه «هـ ل ک» ارتباطی با توبیخ و انذار یا غضب و عذاب الهی ندارد.

۳-۳-۱. «از بین رفتن آثار» در معنای ریشه «ه. ل. ک.»

یکی از وجوه اشتراک عذاب‌های الهی در دنیا، آن است که نابودی ناشی از عذاب، تمام آثار مورد انتظار و نشانه‌های حیات افراد عذاب شده را نیز نابود می‌نماید (وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا) (الإسراء/۵۸)، چنان‌چه آیه تصریح نموده‌است همه اقوام پیش از روز قیامت به هلاکت و یا عذاب شدید دچار می‌گردند. در این آیه هلاکت و عذاب، دو سرنوشت جداگانه، برای گروه‌های انسانی قبل از روز قیامت است که نتیجه هر کدام مرگ و از میان رفتن آن‌ها است و مقدمه‌ای برای برپا شدن قیامت است. آنان که شایسته عذاب هستند، به وسیله عذاب و آن‌ها که شایسته عذاب نباشند، به نحوی دیگر. آیه فوق الذکر مرزی در میان هلاکت و عذاب مشخص نموده‌است و از آن‌جا که نمی‌توان جمله قبل و بعد از «أو» را مترادف فرض نمود؛ به این علت که معذب بودن تمام امت‌ها بدون استثنا قابل تصور نیست، با این وصف مرز میان این دو نمایان می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: (قَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ) (یونس/۹۶) قوم یونس قومی بود که به سبب ایمانش گرفتار عذاب الهی نشد تا این که اجل طبیعی آن‌ها فرا رسید (ر.ک؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰: ۱۲۶). همین یک نمونه روشن می‌کند که برخی اقوام به اجل طبیعی خود از میان رفتند و نه با عذاب الهی. تأکیدی که در آیه ۵۸ سوره اسرا آمده‌است: «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا» جای هیچ استثنایی برای آن‌چه در ادامه بیان می‌فرماید، باقی نمی‌گذارد؛ به بیان دیگر، تمام اقوام باید در دامنه شمول معنای این آیه قرار بگیرند و این روشن می‌سازد که مسأله هلاکت، از مسأله عذاب جدا است. هم‌چنین همه مفسران بر آن‌چه آیه ۵۸ سوره اسرا بیان می‌دارد که خداوند قبل از روز قیامت امت‌های صالح را به مرگ طبیعی

«مُهَلِّكُوهَا» و امت‌های طالح را به عذاب الهی «أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شَدِيداً» از میان خواهد برد، اتفاق نظر دارند (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۶۵۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۳: ۱۳۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۲: ۶۷۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق.، ج ۲۰: ۳۵۸؛ طوسی، بی‌تا، ج ۶: ۴۹۲). «عذاب شدید» چنان‌چه علامه طباطبائی ذیل این آیه ذکر نموده، عذابی است که از ریشه قطع می‌کند و از بین می‌برد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۳: ۱۳۲)؛ بنابراین انقراض اقوامی که به عذاب شدید گرفتار می‌گردند، یکی از اثرات نزول عذاب الهی است. همان‌گونه که حضرت نوح در زمان درخواست عذاب پس از ناامیدی از هدایت قوم خود، از خداوند می‌خواهد که حتی یکی از آنان را بر زمین باقی نگذارد: (وَبَلَّا تَدْرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا) (نوح/۲۶) چنین به نظر می‌رسد که یکی از حکمت‌های نزول عذاب در دنیا پاک‌سازی زمین از آثار حیات افرادی است که خود را شایسته عذاب نموده‌اند. بر این مدعا شواهد دیگری از آیات نیز یافت می‌گردد که در ادامه ذکر خواهد شد. هم‌چنین به نظر می‌رسد این آیه از جمله آیاتی است که دلالت بر این دارد که «هلاکت همیشه در گرو عذاب نیست».

وقوع عذاب بر امت‌ها به نحوی بوده که آثار زندگی آن‌ها کاملاً محو و نابود شده و جز داستانی از زندگی و نابودی آنان، چیزی که نشان‌دهنده حیات گذشته آن‌ها باشد، بر جای نمانده است: (وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا) (مریم/۹۸)، «احساس» به معنای دیدن (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق.، ج ۳: ۱۵)، و «رکز» به معنای صوت بسیار خفیف و یا حس است (ر.ک؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸م.، ج ۲: ۷۰۸). «چه بسیارند مردمی که قبل از ایشان هلاک کردیم. آیا حتی از یک نفر آنان اثری می‌بینی و یا صدایی می‌شنوی؟» (الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانُوا لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ) (الأعراف/۹۲)، (كَانُوا لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِمَتَمُودَ) (هود/۶۸) «كَانُوا لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا» یعنی آن‌چنان نابود شدند که گویی هرگز در آن دیار زندگی نمی‌کردند و آثاری نیز از خود به جا نگذاشته‌اند (مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ

إِنَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ (الذاریات/۴۲) «ما تذر» یعنی هیچ چیز را رها نمی‌کند، مگر آن که چون استخوان پوسیده آردش می‌سازد. «رمیم» به معنای هر چیزی است که هلاک و پوسیده شده باشد، مانند استخوان پوسیده پودر شده (ر.ک؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۷: ۳۸۰). آیه اخیر به صراحت بیان می‌دارد که بعد از عذاب الهی هیچ اثری از آن شهر و دیار باقی نماند. بر اساس هدف و مقصود تناسل در جهان هستی، به طور معمول تصور می‌شود که پس از نابودی قومی، عده‌ای دیگر به‌جا بمانند و یا از بعد از هلاکت شهر و دیاری، حداقل آثاری از آن شهر و دیار باقی بمانند؛ اما چنان‌چه این آیات روشن می‌سازد، بعد از عذاب‌های هلاک‌کننده، هیچ‌گونه اثری به‌جا نمانده‌است؛ بنابراین کاربرد واژه «أهْلِكُوا» برای عذاب قوم عاد و ثمود و مانند آن از این جهت است.

۳-۲-۳. معنای مشترک ریشه «ه. ل. ک» در قرآن کریم

وجه اشتراک در کاربرد ریشه «ه. ل. ک» در آیات مربوط به عذاب با آیاتی که دلالت بر عذاب ندارند، از بین رفتن آثار و نتایجی است که به طور معمول انتظار می‌رود، از پدیده‌ای بر جای مانده باشد. درباره آیه ۱۷۶ سوره نساء، فردی که از دنیا می‌رود، فرزندی ندارد: (إِنَّ أُمَّرُؤَ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَدٌّ) گویی که در این دنیا از جهت ادامه نسل که از مهم‌ترین آثار حیات دنیوی است، آثاری از خود به جای نگذاشته است به خصوص چون آیه در مقام بیان احکام ارث می‌باشد و زمانی که سخن از ارث به میان می‌آید، معمولاً فرزندان فرد از دنیا رفته، اولین کسانی هستند که به ذهن متبادر می‌شوند؛ چنان‌چه آیاتی مانند (الْمَالُ وَالْأَنْبُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلًا) (الإسراء/۴۶) این موضوع را نشان می‌دهد. مال و فرزندان، زینت زندگی دنیا می‌باشند که به عنوان آثار دنیایی پس از مرگ افراد از آن‌ها بر جا می‌مانند. در مورد حضرت یوسف علیه السلام نیز کلید درک موضوع، در خود آیه نهفته است: (حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا) (غافر/۳۴) شاید علت آن که مردم بعد از دنیا رفتن آن حضرت گمان کردند که دیگر پیامبری مبعوث نخواهد شد، این بود که فرزندی

از فرزندان ایشان را پیامبر نیافتند و این موضوع بر حسب عادت مردم آن زمان که سال‌ها بود، پیامبران را نسل اندر نسل می‌یافتند، عجیب و ناشناخته بود. چنان‌که بعد از حضرت ابراهیم، حضرت اسماعیل، پس از او یعقوب، سپس یوسف علیهم السلام به پیامبری مبعوث شدند و مردم گمان داشتند که باز هم پیامبری از همین نسل برانگیخته می‌شود. بنابراین آنچه در آن زمان انتظار می‌رفت، این بود که از نسل یوسف علیه السلام پیامبری مبعوث گردد؛ که این امر به تصریح خود آیه محقق نگردیده بود. هم‌چنین می‌توان به این موضوع توجه نمود که مدتی بود، مردم با از دنیا رفتن هر پیامبر به پیامبر پس از او واقف بودند. چنان‌چه هنگام از دنیا رفتن حضرت یعقوب علیه السلام، پیامبر بعد از او، یعنی حضرت یوسف علیه السلام ایشان را در بیت المقدس دفن نمودند (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸: ۸۱۴).

وجه به کارگیری این واژه در آیه اخیر بدون آن‌که توییح باشد و متوجه پیامبر خدا گردد، همین اشتراک است تا توصیف‌گر تصور و دریافت مردم هم عصر حضرت یوسف علیه السلام از وفات آن حضرت باشد. به تناسب آن‌چه در ادامه آیه فرموده است: «... حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولًا...»: «... گفتید خداوند بعد از او پیامبری مبعوث نمی‌کند».

این معنا در لغت‌نامه‌های کهن عربی نیز به چشم می‌خورد: «قال لأذْهَبَنَّ فَإِذَا هَلَكَ وِإِذَا هَلَكَ» (ازهری، ۱۴۲۱ق.، ج ۶: ۱۲)، در این ضرب‌المثل که در اکثر لغت‌نامه‌ها ذیل ریشه «ه ل ک» ذکر شده، ه ل ک در مقابل «ملک» آمده و مفهوم کنایی آن، همان معنای هیچ یا همه چیز را بیان می‌دارد. همین‌طور جمله «أَفْعَلُ ذَاكَ إِذَا هَلَكَ هَلْكَ» که برخی از لغت‌شناسان در کاربردهای این ریشه ذکر کرده‌اند، به افراد فقیر یا گیاه استناد داده شده‌است (ر.ک؛ جوهری، ۱۳۷۶ق.، ج ۴: ۱۶۱۶) و درباره گیاهان به معنای پایان عمر یک گیاه با پوسیده شدن و از بین رفتن آن است: «الْهَلَكَةُ فِي جُفُوفِ النَّبَاتِ وَيُودَى فَقَالَ يَصِفُ النَّبَاتَ: مِنْ لَدُنْ ابْتِدَائِهِ إِلَى تَمَامِهِ، ثُمَّ تَوَلَّىهِ وَإِدْبَارِهِ إِلَى هَلَكَتِهِ وَيُودَى» (ابن‌منظور،

۱۴۱۴ق.، ج ۱۰: ۵۰۳)، «عام بودن» واژه را نیز پیش‌تر در «الفروق فی اللغات» و «در برگیری آثار» را در «قاموس القرآن» مشاهده نمودیم که خود مؤید این معنا است. در معنای این واژه «تلف شدن» نیز آمده‌است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۳۸۶: ۲۶۵) که «از بین رفتن آثار متوقع» را بیان می‌دارد. چنان‌که در لغت‌نامه دهخدا ذیل این واژه می‌خوانیم: «ضایع و خراب شدن، نابود شدن، از دست رفتن» و در ادامه به این حکایت سعدی اشاره می‌کند که «بر کناره رود نیل پنبه کاشته بودیم، باران بی‌وقت آمد و تلف شد. گفت: پشم بایستی کاشتن تا تلف نشدی» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۵۶۸۱). بنابراین با بررسی کتاب‌های لغت معنای «از میان رفتن آثار متوقع» برای این واژه تأیید می‌شود.

از سوی دیگر با ملاحظه ترتیب نزول سوره‌هایی که مشتقات ریشه «ه. ل. ک» را در بر دارد (جدول شماره ۲)، این حقیقت به دست می‌آید که در بررسی تاریخی ریشه، این ماده در قرآن، ابتدا بارها و بارها در توصیف عذاب‌های الهی به کار رفته‌است، در این بازه زمانی و در مکه، مردم رفته رفته با زبان قرآن آشنا می‌شدند و معنای واژگان خاص زبان قرآن را درک می‌کردند، همان‌گونه که مفاهیمی مانند توحید، معاد، ایمان و وحی به تدریج در ذهن آنان روشن شد و درک آنان از این مفاهیم رشد نمود. البته با واژه‌های دیگر زبان قرآن هم انس گرفته و به همین ترتیب از طریق تعالیم پیامبر صلی الله علیه وآله، نسبت به حقایق قرآن، شناخت پیدا می‌کردند. در این میان، بیان داستان‌های متعدد از سرنوشت اقوام پیشین که به سبب اعمال خود گرفتار عذاب الهی شدند و آثارشان از میان رفت، مفهوم دقیق مورد نظر قرآن برای مشتقات «هلک» را در ذهن آن‌ها نهادینه نمود؛ حتی اگر کاربرد معمول این واژه برای آن‌ها پیش از آن، همان «نابودی» و یا مطلق «مرگ» بوده باشد و از آن‌جا که نزول آیات مورد بحث در سوره غافر، نساء و... پس از دریافت معنی خاص واژه در قرآن بوده است؛ لذا در دریافت معنای آن‌ها مشکلی نداشته‌اند.

جدول شماره ۲- ترتیب نزول سوره‌های شامل مشتقات ریشه «ه-ل-ک»

ردیف	شماره سوره	شماره ترتیب نزول	نام سوره‌ها به ترتیب نزول	شماره آیه	واژه مشتق از ریشه "ه-ل-ک"	همبستگی معنای واژه با عذاب	مکی یا مدنی
۱	۵۳	۲۳	نجم	۵۰	هَلَك	دارد	مکی
۲	۷۷	۳۳	مرسلات	۱۶	تُهَلِك	دارد	مکی
۳	۵۰	۳۴	ق	۳۶	أَهْلَكُنَا	دارد	مکی
۴	۹۰	۳۵	بلد	۶	أَهْلَكْتَ	ندارد	مکی
۵	۵۴	۳۷	قمر	۵۱	أَهْلَكُنَا	دارد	مکی
۶	۳۸	۳۸	صاد	۳	أَهْلَكْنَا	دارد	مکی
۷	۷	۳۹	اعراف	۴	أَهْلَكْنَاهَا	دارد	مکی
۸	۷	۳۹	اعراف	۱۲۹	يُهَلِك	دارد	مکی
۹	۷	۳۹	اعراف	۱۵۵	أَهْلَكْتَهُمْ	دارد	مکی
۱۰	۷	۳۹	اعراف	۱۵۵	أَتَهْلِكُنَا	دارد	مکی
۱۱	۷	۳۹	اعراف	۱۶۴	مُهَلِكُهُمْ	دارد	مکی
۱۲	۷	۳۹	اعراف	۱۷۳	أَتَهْلِكُنَا	دارد	مکی
۱۳	۳۶	۴۱	یس	۳۱	أَهْلَكْنَا	دارد	مکی
۱۴	۱۹	۴۴	مریم	۷۴	أَهْلَكْنَا	دارد	مکی
۱۵	۱۹	۴۴	مریم	۹۸	أَهْلَكْنَا	دارد	مکی
۱۶	۲۰	۴۵	طه	۱۳۴	أَهْلَكْنَاهُمْ	دارد	مکی

مکی	دارد	أَهْلَكْنَا	۱۲۸	طه	۴۵	۲۰	۱۷
مکی	دارد	فَأَهْلَكْنَاهُمْ	۱۳۹	شعراء	۴۷	۲۶	۱۸
مکی	دارد	أَهْلَكْنَا	۲۰۸	شعراء	۴۷	۲۶	۱۹
مکی	ندارد	مُهْلِك	۴۹	نمل	۴۸	۲۷	۲۰
مکی	دارد	أَهْلَكْنَا	۴۳	قصص	۴۹	۲۸	۲۱
مکی	دارد	أَهْلَكْنَا	۵۸	قصص	۴۹	۲۸	۲۲
مکی	دارد	مُهْلِك	۵۹	قصص	۴۹	۲۸	۲۳
مکی	دارد	مُهْلِكِي	۵۹	قصص	۴۹	۲۸	۲۴
مکی	دارد	أَهْلِك	۷۸	قصص	۴۹	۲۸	۲۵
مکی	ندارد	هَالِك	۸۸	قصص	۴۹	۲۸	۲۶
مکی	دارد	أَهْلَكْنَا	۱۷	اسراء	۵۰	۱۷	۲۷
مکی	دارد	نُهْلِك	۱۶	اسراء	۵۰	۱۷	۲۸
مکی	ندارد	مُهْلِكُوها	۵۸	اسراء	۵۰	۱۷	۲۹
مکی	دارد	أَهْلَكْنَا	۱۳	یونس	۵۱	۱۰	۳۰
مکی	دارد	لِيُهْلِكَ	۱۱۷	هود	۵۲	۱۱	۳۱
مکی	ندارد	الْهَالِكِينَ	۷۵	یوسف	۵۳	۱۲	۳۲
مکی	دارد	أَهْلَكْنَا	۴	حجر	۵۴	۱۵	۳۳
مکی	دارد	يُهْلِكُونَ	۲۶	انعام	۵۵	۶	۳۴
مکی	دارد	يُهْلِك	۴۷	انعام	۵۵	۶	۳۵

مکی	دارد	مهلك	۱۳۱	انعام	۵۵	۶	۳۶
مکی	دارد	فاهلكناهم	۶	انعام	۵۵	۶	۳۷
مکی	دارد	اهلكنا	۶	انعام	۵۵	۶	۳۸
مکی	ندارد	هلك	۳۴	غافر	۶۰	۴۰	۳۹
مکی	دارد	فاهلكنا	۸	زخرف	۶۳	۴۳	۴۰
مکی	دارد	اهلكناهم	۳۷	دخان	۶۴	۴۴	۴۱
مکی	ندارد	يهلكنا	۲۴	جاثیه	۶۵	۴۵	۴۲
مکی	دارد	اهلكنا	۲۷	احقاف	۶۶	۴۶	۴۳
مکی	دارد	يهلك	۳۵	احقاف	۶۶	۴۶	۴۴
مکی	دارد	اهلكناهم	۵۹	كهف	۶۹	۱۸	۴۵
مکی	دارد	لمهلكهم	۵۹	كهف	۶۹	۱۸	۴۶
مکی	دارد	لنهلكن	۱۳	ابراهيم	۷۲	۱۴	۴۷
مکی	دارد	اهلكناها	۶	انبیاء	۷۳	۲۱	۴۸
مکی	دارد	اهلكنا	۹	انبیاء	۷۳	۲۱	۴۹
مکی	دارد	اهلكناها	۹۵	انبیاء	۷۳	۲۱	۵۰
مکی	دارد	المهلكين	۴۸	مومتون	۷۴	۲۳	۵۱
مکی	دارد	اهلكنا	۲۶	سجده	۷۵	۳۲	۵۲
مکی	دارد	اهلكني	۲۸	ملك	۷۷	۶۷	۵۳
مکی	دارد	فاهلكوا	۵	حاقه	۷۸	۶۹	۵۴

۵۵	۶۹	۷۸	حاقه	۶	فَاهُلُّكُوا	دارد	مکی
۵۶	۶۹	۷۸	حاقه	۲۹	هَلِكٌ	ندارد	مکی
۵۷	۲۹	۸۵	عنکبوت	۳۱	مُهَلِّكُوا	دارد	مکی
۵۸	۲	۸۷	بقره	۱۹۵	التَّهْلُكَةُ	ندارد	مدنی
۵۹	۲	۸۷	بقره	۲۰۵	يُهْلِكُ	ندارد	مدنی
۶۰	۸	۸۸	انفال	۴۲	لِيُهْلِكَ	دارد	مدنی
۶۱	۸	۸۸	انفال	۴۲	هَلِكٌ	دارد	مدنی
۶۲	۸	۸۸	انفال	۵۴	فَاهُلِّكُنَاهُمْ	دارد	مدنی
۶۳	۳	۸۹	آل عمران	۱۱۷	فَاهْلِكْتَهُ	دارد	مدنی
۶۴	۴	۹۲	نسا	۱۷۶	هَلِكٌ	ندارد	مدنی
۶۵	۴۷	۹۵	محمد	۱۳	أَهْلِكُنَاهُمْ	دارد	مدنی
۶۶	۲۲	۱۰۳	حج	۴۵	أَهْلِكُنَاهَا	دارد	مدنی
۶۷	۵	۱۱۲	مائده	۱۷	يُهْلِكُ	ندارد	مدنی
۶۸	۹	۱۱۳	توبه	۴۲	يُهْلِكُونَ	دارد	مدنی

۴. واژه «تَهْلُكَةُ» و همنشینی آن با انفاق

در آیه (وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (البقره/۱۹۵) سخن از انفاق است و در ادامه آیه بیان می‌دارد که خود را با دست خود به هلاکت نیندازید، و یا به تعبیر دیگر دست خود (کنایه از قدرت خود) را به هلاکت نیفکنید. آنچه در اولین نگاه به نظر می‌رسد، همنشینی واژه تهلکه با انفاق در راه خدا است. انفاق در راه خدا می‌تواند اعم از جان و مال و آبرو و استعدادها و توانایی‌ها

و... باشد (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) (آل عمران/۹۲).

معنای خاص انفاق «بذل مال در راه خدا» است. انفاق مال در راه خدا مانند کاشت دانه‌ای است که تا هفتصد برابر محصول می‌دهد. یعنی نه تنها آن‌چه بذل می‌شود از دست نرفته‌است، بلکه تا هفتصد برابر و بلکه بیشتر زیاد می‌گردد (مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (البقره/۲۶۱)، (و مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ حَبَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) (البقره/۲۶۵) هرچه انفاق می‌کنید، نه تنها از دست شما خارج نمی‌شود بلکه برای خود شما ذخیره شده و به شما بر می‌گردد: (لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ) (البقره/۲۷۲)، (وَ أَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ) (الأنفال/۶۰).

به عکس، آن‌چه در غیر راه خداوند صرف می‌گردد، باعث حسرت می‌شود، گویی طوری از دست می‌رود که ثمره‌ای ندارد و این مصروف شدن بی‌ثمره، همان هلاکت است که باعث حسرت می‌گردد: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ) (الأنفال/۳۶)، (مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) (آل عمران/۱۱۷).

حتی جمع‌آوری، پس‌انداز و صرف نکردن اموال، در جایی که لازم باشد در راه خدا هزینه گردد نیز ثمره‌ای جز عذاب و حسرت ندارد. این نیز نوعی دیگر از هلاکت یا «بی‌ثمر شدن» است؛ چرا که ثمره مفید اموال در دیدگاه قرآن، جلب رضایت خدای تعالی است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ لَيَاكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ

يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (التوبة/۳۴) همان گونه که در روز قیامت بر زبان برخی جاری می-گردد: (يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَا بُدَّاءَ) (البلد/۶) و درباره مکتت و شوکتی که در راه خدا صرف نگردیده است، آمده: (هَلَكْتَ عَنِّي سُلْطَانِيَّة) (الحاقة/۲۹)؛ آری ثمره اصلی بهره‌مندی از دنیا، ثروت و هر نعمتی، تنها قرب به پروردگار است که با انفاق آن نعمت در راه خدا حاصل می‌شود: (وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَوَخَّاهُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَّا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (التوبة/۹۹)، (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...) (آل عمران/۹۲). هم‌چنین در تفسیر آیه (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً...) (البقرة/۲۴۵) مراد از قرض الحسنه را انفاق در راه خدا دانسته‌اند (ر.ک؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق.، ج ۲: ۲۸۴). آن‌چه خداوند با واژه قرض از آن یاد نموده، گویی نشان از نهادن مال در نزد خداوند است، مالی که با بودن در دست انسان نابود شده و از دست خواهد رفت؛ (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...) (النحل/۹۶) و این چیزی است که نتیجه و ثمره اصلی زندگی انسان شمرده می‌شود؛ زیرا (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (القصص/۸۸).

آیات (وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ) (التوبة/۵۴)، (وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآَنَفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عِزِّي الدَّارِ) (الرعد/۲۲)، (قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرْ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) (سبأ/۳۹) و (إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآَنَفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ) (فاطر/۲۹) هر کدام با یک بیان، به موضوع جاودانگی عمل انفاق در راه خدا و جاودانگی صاحب عمل به واسطه قرب به یگانه باقی و حتی جاودانگی مال انفاق شده اشاره دارد و از جبران آن انفاق، توسط پروردگار و تجارتي که هرگز از بین رفتنی نیست، سخن می‌گوید.

بخل و عدم انفاق و روی گردانی از دعوت خداوند و پیامبر برای انفاق، خطر نابودی و جایگزینی قوم دیگر و هلاکت را به دنبال دارد: (ها أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ) (محمد/۳۸).

فلسفه مالکیت و تصرف انسان در مال و ثروت، اعتباری و مجازی و موجب رشد و کمال او است و با استفاده از آن در راه خداوند، قرب به حق حاصل می‌شود: (آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ) (الحديد/۷)، (هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ) (المنافقون/۷)؛ زیرا یکی از اعمالی که انسان بعد از مرگ، آرزوی بازگشت به دنیا و انجام آن را دارد، همان انفاق در راه خدا است: (وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ) (المنافقون/۱۰).

بنابراین آیات قرآن کریم، انفاق را موجب بقا و دوام دارایی‌های انسان می‌داند و از آن‌جا که انسان به طور طبیعی خواستار جاودانگی است، در صورت عدم بهره‌مندی از تعالیم الهی، جاودانگی را در جای نادرست می‌جوید و گمان می‌کند، اموال فراوان او را از نابودی حفظ می‌کند؛ حال آن‌که این دنیا و متعلقاتش به گونه‌ای خلق نشده که جاودان باشد و ثروت هم از این قاعده مستثنی نیست؛ نه جاودان می‌ماند و نه جاودانگی می‌آورد. بنابراین در روز قیامت با مشاهده حقایق، با شگفتی بیان می‌دارد که (مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ) (الحاقه/۲۸ و ۲۹) و درمی‌یابد که (أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمْ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ...) (آل عمران/۷۸).

با بررسی این آیات، جایگاه تهلکه در ارتباط با انفاق روشن می‌شود، این ارتباط می‌تواند زوال و نابودی اموال و بهره شایسته نبردن از دارایی‌ها باشد. گویی اگر انفاق صورت نگیرد، بهره و نتیجه مورد انتظار از انفاق دارایی و هر آن‌چه بتوان در راه خدا

انفاق نمود، کسب نمی‌گردد. چنان‌چه در تفسیر عاملی آمده است: «تهلکه یعنی خودداری از بخشش و انفاق در راه خدا» (ر.ک؛ عاملی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۳۲۲) و از ابن عباس در تفسیر همین آیه نقل شده که «... یعنی اگر هیچ نداشتی، جز تیری یا پیکان تیری که آن را انفاق کنی» (همان، ج ۱: ۳۲۲). این نمونه‌ای از اموالی است که در دنیا در اختیار انسان است و برای فرد صاحب مال باقی نمی‌ماند و فایده‌ای ندارد؛ چرا که از ابتدا، انسان صاحب و مالک اصلی آن نبوده است و بعد از مرگ هم نخواهد بود (وَ أَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ) (الحدید/۷)، چیزی از آن نیز به وسیله انفاق در راه خدا نزد صاحب اصلی مال، یعنی خداوند پس‌انداز ننموده تا مطابق آیه، در روزی که به آن نیاز دارد، به او برگردد (مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ) (الأنفال/۶۰) و مشمول همان آیه (يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا) (البلد/۶) و یا آیه (مَا أَعْنَى عَنِّي مَالِيهِ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ) (الحاقه/۲۸ و ۲۹) و یا آیه (وَ أَنْفَقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَقَ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ) (المنافقون/۱۰) خواهد شد.

با این دانسته‌ها می‌توان میان دو تعبیری که در تفسیر آیه، با توجه به معنای حرف «باء» گفته شده، یعنی «ولا تلقوا أنفسكم بأیدی أنفسکم إلى التهلکة»، و «ولا تلقوا أیدیکم إلى التهلکة» - که در قول دوم «ایدیکم» را کنایه از «توانایی و نیرو گرفته‌اند» - نیز یکی را برگزید به نحوی که جمع آمدن «ایدی» را نیز توجیه می‌کند: «و انفاق کنید در راه خدا»، و با انفاق نکردن، نیروها و امکاناتی را که می‌توانید با انفاق در راه خدا جاودانگی بخشید، تلف نکنید. افزون بر آن، بر فرض صحت قول اول، ضمن آن که محذوف گرفتن دو کلمه «أنفسکم» از زیبایی کلام می‌کاهد، باعث ایجاد یک اشکال منطقی نیز خواهد شد؛ زیرا انسان به طور غریزی از نابودی و خطر، گریزان است؛ امر و نهی نسبت به موضوعی که انسان از روی غریزه و به حکم تکوین به آن پایبند است؛ نوعی زیادت در کلام و بیهودگی است و سخن خدا از زیادت و بیهودگی پیراسته است. از این رو در روش قرآن ملاحظه می‌گردد هر جا امر و نهی در خصوص اعمال غریزی است، به همراهش یک

حکم عقلی، اخلاقی و یا تشریحی بیان می‌شود؛ مثلاً آن‌جا که سخن از خوردن و آشامیدن است، از اسراف منع فرموده (يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) (الأعراف/۳۱). وقتی سخن از ازدواج است، به پاکدامنی و صبر فرمان داده (وَ لِيَسْتَغْفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ تَكَافًا حَتَّىٰ يَغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...) (النور/۳۳) و از این قبیل.

حال اگر بگوییم بازداشتن از خودکشی از آیه برداشت می‌شود، درست است؛ ولی نه به این‌گونه که فرموده باشد با دست خود، خود را به نابودی نیفکنید، بلکه از این رو که در صورت خودکشی، رساندن عمر به سر منزل مقصود میسر نشده و به بیراهه رفته‌است؛ به بیان دیگر، ثمره مورد انتظار از عمر به دست نیامده‌است.

با ترجیح قول اول معلوم می‌شود جمع آمدن «آیدی» برای نشان دادن تعدد چیزهایی است که می‌توان در راه خدا انفاق نمود و اعم از جان و مال و آبرو و توانایی و استعداد و... می‌باشد. از سویی خاص بودن کلمه تهلکه و شکل مصدر و یا اسم مصدر به خود گرفتن آن در مقابل آن که می‌فرمود: «ولا تهلكوا أنفسكم بأيديكم» به سبب نشان دادن عمیق بودن و مطلق بودن نابودی و از دست دادن ثمره‌های مورد انتظار در همه جنبه‌ها در صورت عدم انفاق در راه خدا است. فرمان آیه دارای دو رکن است: «انفاق نمودن» و «برای خدا بودن». عدم هلاکت بنا بر آیه، تحقق هر دو رکن است. پس می‌توان گفت عدم هلاکت، ناظر به شرط در راه خدا بودن انفاق نیز می‌باشد. به این ترتیب آیه معنای جامعی می‌یابد و در بحث تفسیری نیازی نیست که گفته شود آیه به طور خاص انفاق برای ساز و برگ جنگی را مد نظر دارد «والتهلكة: الإقامة في الأهل و المال وترك الجهاد» (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲ق.، ج ۲: ۹۳)؛ زیرا این تفسیر، جامع همه معانی انفاق است. به این ترتیب با توجه به سیاق آیات، در ارتباط با آیه قبل که مسایل مربوط به جهاد را بیان داشته‌است، اشاره به بذل جان در راه خدا دارد و در ارتباط با آیه بعد که احکام حج را تبیین می‌دارد، بذل مال و زمان عمر را بیان می‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری

تهلکه از ریشه «ه. ل. ک» و بر وزن تَفَعَّلَه معنای مصدری دارد. این واژه و این وزن در هیچ یک از متون عربی جز قرآن کریم دیده نشده‌است؛ بنابراین دریافت معنای آن با توجه به ریشه واژه و کاربرد آن در قرآن کریم ممکن است. از این نظر می‌توان آن را از نمونه‌های آفرینش زبانی و نشانه‌ای از بلاغت قرآن کریم دانست. مفسران آن را به نابدی و رفتن به راهی که پایان آن معلوم نیست، معنا کرده‌اند و در بیان تفاوت آن با هلاکت، گفته‌اند که دوری از هلاکت ممکن نیست؛ اما از تهلکه می‌توان دوری کرد. در قرآن کریم برای توصیف عذاب گناهکارانی که بساط آنان به کلی برچیده شده و اثری از ایشان به جا نمانده، به کار رفته‌است و به نابدی خفت‌بار و عاقبت ناگوار ایشان اشاره دارد. وجه اشتراک این آیات با دو آیه از قرآن کریم: اول آیه‌ای از آیات احکام ارث و دوم در بیان وفات حضرت یوسف علیه‌السلام، معنای دقیقی را از این واژه نمایان می‌سازد که از بین رفتن چیزی یا کسی به همراه آثار و نتایجی که به طور طبیعی از آن انتظار می‌رفته، می‌باشد. این معنا را می‌توان با بررسی دقیق واژه‌نامه‌ها نیز دریافت نمود. پس از درک این معنا، تفسیر دقیق‌تری از آیه ممکن می‌شود. گویا آیه در بردارنده این مفهوم است که آنچه موجب نجات هر چیز از هلاکت می‌باشد، انفاق است؛ زیرا ریشه واژه، نابدی آثار و نتایج و انقراض را در معنا دارد و آیات قرآن به روشنی بیان می‌کنند که تنها راه جاودانه ساختن دارایی انسان انفاق آن در راه خدا است. با در نظر گرفتن معنای گسترده انفاق، همه دارایی‌های مالی و معنوی انسان می‌تواند در دایره انفاق در راه خداوند واقع شوند و از خطر انقراض رها شده، از نعمت جاودانگی بهره‌مند گردند. در این میان بزرگ‌ترین دارایی انسان جان و عمر عزیز است که با بذل نمودن در راه خداوند و شهادت، زمانی که پیمودن راه خداوند، تنها با بذل جان محقق می‌گردد، جان انسان را از خطر نابدی می‌رهاند و به سرمنزله مقصود می‌رساند و این همان مفهوم والای شهادت است. کاربرد منحصر به فرد واژه تهلکه هم‌چنین دلیل بر بلاغت بی‌نظیر کلام خداوند

است؛ زیرا در بیان معنای مورد نظر خود آن‌چنان دقت و ظرافت به کار برده‌است که آن معنا را جز در واژه‌های خاص و تازه و بدیع برنمی‌تابد. هیچ واژه‌ای نیز تا آن زمان به کار نرفته‌است تا بتواند از نظر جنبه‌های مختلف فصاحت و بلاغت، معنای مورد نظر را منتقل نماید. هم‌چنین با توجه به نتایج یاد شده معلوم می‌شود کاربردهای ریشه هلك در قرآن کریم مشمول تعریف اشتراك لفظی نمی‌باشد.

منابع

- قرآن کریم**. ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- ابن درید، محمد بن حسن. (۱۹۸۸م.). **جمهره اللغة**. بیروت: دارالعلم للملایین.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل. (۱۴۲۱ق.). **المحکم و المحيط الأعظم**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن فارس، احمد بن فارس. (۱۴۰۴ق.). **معجم مقاییس اللغة**. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق.). **لسان العرب**. ط ۳. بیروت: دار صادر.
- ازهری، محمد بن احمد. (۱۴۲۱ق.). **تهذیب اللغة**. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد. (۱۴۱۴ق.). **فقه اللغة و سر العربیه**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم. (۱۴۲۲ق.). **الکشف و البیان عن تفسیر القرآن**. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۳۷۶ق.). **الصحاح**. بیروت: دارالعلم للملایین.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). **لغت نامه دهخدا**. چ ۲. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- رامیار، محمود. (۱۳۴۶). **تاریخ قرآن**. تهران: شرکت سهامی نشر اندیشه.

زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ق.). *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*. ط ۳. بیروت: دارالکتب العربی.

_____ (۱۳۸۶). *مقدمة الأدب*. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.

طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. ط ۳. تهران: انتشارات ناصر خسرو.

طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

عاملی، ابراهیم. (۱۳۶۰). *تفسیر عاملی*. تهران: انتشارات صدوق.

فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق.). *مفاتیح الغیب*. ط ۳. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق.). *العین*. ط ۲. قم: نشر هجرت.

فیروز آبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ق.). *القاموس المحیط*. بیروت: دارالکتب العلمیه. مطرزی، ناصر بن عبد السید. (۱۹۷۹م.). *المغرب*. حلب: مکتبه اسامه بن زید.

مظهری، محمد ثناء الله. (۱۴۱۲ق.). *التفسیر المظهری*. پاکستان: مکتبه رشديه.

معرفت، محمد هادی. (۱۴۱۸ق.). *التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب*. مشهد: دفتر نشر دانشگاه علوم اسلامی رضوی.